

## نقد و بررسی

### خاورمیانه معاصر

دکتر سید عبدالامیر نبوی  
استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی  
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مهران کامروا، خاورمیانه معاصر: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول،  
ترجمه محمد باقر قالیباف و سید موسی پورموسوی، تهران: نشر قومس،  
۱۳۸۸، ۴۷۰ صفحه.

اهمیت اقتصادی و ژئوپلیتیک خاورمیانه چنان است که مسائل آن به سرعت در سطح جهانی بازتاب پیدا می‌کند. با مروری بر تحولات سیاسی سه دهه گذشته، ده‌ها موضوع و رویداد را می‌توان به یاد آورد که روندهای جهانی را کم و بیش تحت تاثیر خود قرار داده است، از جمله: وقوع انقلاب ایران، جنگ هشت ساله ایران و عراق، تهاجم عراق به کویت، تهاجم نیروهای ائتلاف به افغانستان، سرنگونی رژیم بعثی عراق، انتفاضه مردم فلسطین، برنامه هسته‌ای

ایران و غیره پس بی دلیل نیست که قدرت‌های بزرگ جهانی نسبت به مسائل و امور منطقه حساسند و هرگونه رویدادی در آن را با دقت دنبال می‌کنند. حساسیت این قدرت‌ها سبب شده است که خاورمیانه از دیرباز شاهد نفوذ و دست اندازی آن‌ها باشد، تا جایی که گاه از ایالات متحده به عنوان یکی از کشورهای منطقه نام برده می‌شود.

روشن است که نه می‌توان ریشه تحولات خاورمیانه را به حوزه خاصی - مثلاً سیاست یا اقتصاد - یا زمان مشخصی محدود کرد و نه پیامدهایشان را. به عبارت دیگر، شناسایی ریشه‌ها و درک پیامدها مستلزم اتخاذ نگاهی تاریخی - تحلیلی است؛ بدون بهره‌گیری از چنین نگاهی، هر گونه توضیح و تبیین نارسا و در حد توصیفی سطحی خواهد بود، چنان که این کاستی در بسیاری از تحلیل‌های هواداران نظریه مدرنیزاسیون مشاهده می‌شود. از این‌روست که عموم صاحب نظران معتبر مطالعات خاورمیانه نسبت به تقلیل‌گرایی در تحلیل هشدار می‌دهند و می‌کوشند

ضمن در پیش گرفتن رویکردی چند وجهی، از نگاه غیرتاریخی اجتناب کنند. به نظر می‌رسد همین نکته مبنای مطالعه مه‌ران کامروا در کتاب *خاورمیانه معاصر* بوده باشد که به تازگی به زبان فارسی برگردانده شده است و به همین مناسبت مرور مطالب آن مفید می‌نماید و ضرورت می‌یابد.

کتاب حاضر در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست به نام «تاریخ سیاسی» شامل ۶ فصل است که طی آنها، خاورمیانه از ظهور اسلام تا جنگ جهانی اول، تبدیل سرزمین‌ها به کشورهای مستقل، عصر ملی‌گرایی، جنگ‌های اعراب و اسرائیل، انقلاب ایران، و جنگ‌های خلیج فارس و بعد از آن مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

با توجه به جایگاه بنیادین دین اسلام در زندگی مردم منطقه، فصل نخست به «ظهور اسلام تا جنگ جهانی اول» اختصاص یافته است و سپس در خلال فصل‌های دوم تا ششم، تاریخ خاورمیانه از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی تا حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و

پیامدهای آن بیان می‌شود. فروپاشی امپراتوری عثمانی همواره یک نقطه عطف به شمار رفته است، چرا که نقشه سیاسی منطقه را تغییر داده، ادعاها و اختلافاتی را در پی آورد که گاه همچنان به صورت فعال باقی مانده است. با عنایت به گستره بلند زمانی و گستردگی مباحث، گزینش رویدادها و موضوعات توسط نویسنده جالب توجه است، زیرا پیدایی مرزبندی‌های جدید جغرافیایی و ایدئولوژیک و بازتاب‌های هر یک به گونه‌ای مناسب و جذاب بیان گردیده است؛ به عنوان مثال، فصل ۳ خواننده را با سرشت و سرنوشت اشکال گوناگون ملی‌گرایی در خاورمیانه آشنا می‌سازد و چگونگی ظهور و افول این پدیده را ترسیم می‌کند. بی‌تردید، جنگ‌های اعراب و اسرائیل - که در فصل ۴ مورد بررسی قرار می‌گیرد - برآمده از این ملی‌گرایی‌ها بوده است، و البته افول آن نیز زمینه را برای ظهور و گسترش اسلام‌گرایی مساعد کرد که انقلاب ایران را بایستی مرحله مهمی در این زمینه دانست (موضوع فصل ۵).

بخش دوم که «موضوعات موجود در سیاست خاورمیانه» نام دارد، شامل ۵ فصل؛ یعنی فصل‌های ۷ تا ۱۱ می‌شود: نزاع میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، چالش توسعه اقتصادی، دولت‌ها و مخالفان آنها، مساله دموکراسی، و چالش‌های فراروی خاورمیانه.

فصل هفتم که درباره مساله فلسطین است، به درستی، با این جمله آغاز می‌شود: «یکی از آزاردهنده‌ترین مشکلات در تاریخ سیاسی خاورمیانه معاصر و در واقع کل جامعه جهانی، منازعه میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها بوده است.» (ص ۲۵۷) نویسنده در این فصل، وضعیت فعلی فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها را شرح می‌دهد و در این باره اختلافات و رقابت‌های موجود در درون هر یک را متذکر می‌شود؛ اختلافات و رقابت‌هایی که بر تداوم و تشدید منازعات موثر بوده است. فصل ۸ به سرگذشت توسعه اقتصادی و راهبردهای گوناگون در این زمینه اختصاص داده شده است. کامروا با ذکر آثار اقتصادی دولت‌گرایی در منطقه، بر پدیده

«رانت جویی سرکش» انگشت می‌گذارد که ناشی از ماهیت متزلزل مشروعیت سیاسی و ایدئولوژیک دولت و فرآیند ناقص دولت‌سازی است؛ پدیده‌ای که گریبانگیر عموم دولت‌های خاورمیانه‌ای است و نتیجه راهبردهایشان برای توسعه اقتصادی را از پیش مشخص می‌کند.

فصل‌های ۹ و ۱۰ به دو موضوع مرتبط به هم مربوط می‌شود: رابطه دولت با قشرها و گروه‌های مختلف اجتماعی، و گذار به دموکراسی و انواع و آینده آن. توضیحات کامروا نشانگر آن است که وی دولت و رهبران آن را نیروی اساسی - چه مثبت و چه منفی - در مسیر تغییرات دموکراتیک می‌بیند، نه فعالیت‌های جامعه مدنی را. در پایان (فصل ۱۱) نیز سه چالش اصلی فراروی خاورمیانه توضیح داده شده است: رشد جمعیت، آلودگی زیست محیطی، و کمبود آب.

کتاب کامروا از ویژگی‌های بسیاری برخوردار است که آن را برای مطالعه و استناد پراهمیت می‌سازد، از جمله:

نخست آنکه، مروری بر عناوین

فصل‌ها نشان می‌دهد مباحث بخش اول با این هدف تنظیم شده است که بستر مناسبی برای درک پیشینه منطقه و مسائل آن تا دوره معاصر پدید آید و خوانندگان با رویدادهای اساسی و پر دامنه خاورمیانه آشنایی تحلیلی - و نه توصیفی - پیدا کنند. سپس مهمترین مسائل و بحران‌های سیاسی و اقتصادی خاورمیانه بیان شده است که به نظر می‌رسد روندهای آینده منطقه تحت تاثیر آنهاست. در نتیجه، نویسنده ضمن آنکه وضعیت گذشته و حال خاورمیانه را به صورت دقیق بیان می‌کند، موفق شده است درهم تنیدگی رویدادها و اثرگذاری متقابل تحولات را هم ترسیم نماید. به نظر می‌آید کامیابی وی، بیش از هر چیز، در گروی نکته‌ای است که اهمیت آن ابتدا گفته شد: اتخاذ رویکردی چندوجهی و دوری از نگاه غیرتاریخی.

دوم آنکه، شناخت واقع‌بینانه و از نزدیک نویسنده نسبت به رویدادهای منطقه سبب شده است که نگرشی منصفانه و موشکافانه بر مباحث حاکم

باشد و کتاب دچار کوچک‌نمایی یا بزرگنمایی برخی موضوعات و اتفاقات نشود؛ این امر موجب جلب اعتماد علمی و اطمینان خاطر خوانندگان می‌شود. متأسفانه کاستی بنیادین برخی از آثار و نوشته‌ها در همین نکته است که به عمق مسائل منطقه راه نمی‌برند و در نهایت از ارائه متنی منصفانه و حتی‌الامکان منطبق با واقعیات در می‌مانند.

سوم آنکه، دو نکته بالا (توفیق در ترکیب مناسب توصیف و تحلیل و نیز آشنایی نزدیک با مسائل منطقه) نتیجه دیگری را نیز به بار آورده است: مفهوم‌سازی. به عبارت دیگر، نویسنده در خلال مطالعات و بررسی‌های خود نه تحت تاثیر تحولات خرد و کلان منطقه قرار گرفته و نه مقهور نظریات و دیدگاه‌های دیگر کارشناسان و تحلیلگران شده است، بلکه با بهره‌گیری مناسب از هر دو، یافته‌های خود را در قالب مفهوم‌سازی‌های بدیع طرح کرده است. این مساله در قسمت‌های مختلف کتاب به خوبی نمایان است.

چهارم آنکه، مرور منابعی که دستمایه تدوین و تنظیم کتاب بوده است، نشان از گستردگی مطالعه کامروا و اهمیت کار وی دارد. همین امر موجب شده است داده‌های معتبر مورد استناد و بررسی قرار گیرد و بر استحکام نظری و قدرت مفهوم‌سازی‌های وی افزوده شود. در واقع، شاید نتوان نوشته دست اولی در حوزه مطالعات خاورمیانه سراغ گرفت که از آن یاد نشده باشد.

پنجم آنکه، عمق مطالب کتاب و شیوه بیان نویسنده، کتاب را برای تدریس در درس‌های گرایش «مطالعات خاورمیانه» مناسب می‌سازد، به ویژه آنکه وی بر روند ترجمه آن به زبان فارسی نظارت داشته است. همچنین با توجه به کمبود منابع تالیفی در این زمینه، این کتاب و دقت علمی به کار رفته در آن می‌تواند راهنمای علمی خوبی برای تالیف و تدوین کتاب‌های جدید باشد.

بیان نقاط قوت کتاب کامروا، اما، بدان معنا نیست که برخی کاستی‌ها در آن راه نیافته است.

نخست آنکه، شیوه تدوین مباحث

کتاب سبب شده است به برخی جنبش‌ها و گروه‌های فعال چندان توجهی نشود؛ مانند: قومیت‌ها، زنان، و یا اسلام‌گرایی. می‌دانیم برخی از این جنبش‌ها و گروه‌ها - در کنار دولت‌ها - به بازیگری مشغولند و گاه قدرت اثربخشی فراوانی هم پیدا کرده‌اند، ولی به صورت حاشیه‌ای و در خلال سایر مباحث کتاب، نه به صورت مستقل و یا متمرکز، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. البته شاید این پاسخ مطرح شود که مساله محوری علم سیاست؛ یعنی «دولت»، در اثر حاضر مبنای مطالعه بوده است، از این رو بر عملکرد دولت‌ها، چه دولت‌های منطقه و چه قدرت‌های فرامنطقه‌ای، تمرکز صورت گرفته است، ضمن آنکه قدرت دولت در خاورمیانه فوق العاده زیاد است و خواه ناخواه در مرکز هر تحلیلی می‌نشیند. این پاسخ اگرچه مقبول و موجه می‌نماید، موجب آن گردیده است که به اندازه کافی به بازیگران غیر دولتی که آن‌ها نیز جایگاه مهمی در مطالعات سیاسی و اجتماعی منطقه دارند، دقت نشود. بی‌تردید، این

بازیگران در تعیین سمت و سوی مسائل و چالش‌های حال و آینده منطقه نقش انکارناپذیری دارند و توجه مضاعفی می‌طلبند.

دوم آنکه، به رغم تأکیدهای چندباره نویسنده بر اینکه تنوع منطقه به لحاظ جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی - یا به تعبیری تفاوت‌ها - بایستی در هر تحلیلی لحاظ شود، به نظر می‌رسد این نکته اساسی در برخی قسمت‌ها کمرنگ شده است؛ به عنوان مثال، نقش تفاوت‌های مذهبی در رقابت‌های سیاسی داخلی برخی کشورها مانند سوریه، عراق و لبنان، و یا نقش فرهنگ سیاسی در زمینه‌سازی و رقم خوردن برخی تحولات و رویدادهای ایران و مصر. این اشکال به معنای پیشنهاد بازنگری در شیوه تدوین کتاب و اتخاذ رویکردی فرهنگ‌گرایانه نیست، بلکه ناشی از این دغدغه است که گاه اثرگذاری تفاوت‌های دینی و فرهنگی بر حوزه سیاست و اقتصاد و تعامل آن‌ها در خاورمیانه بنیادی‌تر از آن چیزی است که در کتاب بیان شده است.

سوم آنکه، اهداف و رویکرد کتاب، به طور منطقی، اقتضای آن دارد که از پرداختن به بازیگران نه چندان فعال یا اثرگذار منطقه چشم‌پوشی شود و در مقابل عملکرد بازیگرانی مانند ایران، مصر و عراق برجسته گردد. پس نباید انتظار داشت که فصلی یا قسمتی برای تحولات اردن، بحرین، عمان یا یمن اختصاص یابد. با این حال، به نظر می‌رسد وضعیت لبنان در سه دهه اخیر چنان بوده است که توجه بدان به صورت مستقل لازم است. در واقع، کمتر کشور مهمی در جهان یافت می‌شود که به نوعی موثر بر/متاثر از مسائل این کشور نبوده باشد. به همین دلیل، «غیر لبنانی بودن محیط لبنان» تعبیر آشنا و رایجی نزد کارشناسان و تحلیلگران است. اگر وضعیت این کشور و پیامدهای آن بیشتر و مفصل‌تر بررسی می‌شد، تصویر دقیق‌تری از رقابت‌های موجود در منطقه و نظام بین‌الملل به دست می‌آمد.

چهارم آنکه، با عنایت به ترجمه فارسی کتاب، طبیعی است که فصل ۵

که درباره انقلاب ایران است، بیش از سایر بخش‌ها برای خواننده جذابیت داشته باشد. نویسنده در این قسمت با موفقیت توانسته است تحولات دوره‌ای طولانی را تلخیص و تحلیل کند. با این حال، دو نکته در این فصل ناگفته مانده است:

الف) شاه در سال‌های آخر حکومت خود کوشید تا حدودی از کشورهای غربی فاصله بگیرد و توازنی معنادار میان روابط ایران با دو بلوک قدرت ایجاد کند. بنابراین سیاست ملی‌گرایی مثبت (موازنه مثبت) عمر چندانی نداشت و به تدریج «سیاست مستقل ملی» جایگزین آن شد. آشکار است که بهبود وضعیت اقتصادی و آرامش فضای سیاسی کشور - که البته هر دو ظاهری بود، نه واقعی - در اتخاذ این رویکرد جدید موثر بود. در چارچوب همین سیاست، گسترش روابط اقتصادی و سیاسی با کشورهای چون شوروی، رومانی و مجارستان از اواسط دهه ۴۰ خورشیدی در دستورکار قرار گرفت، ضمن آنکه شاه برنامه‌های

بلندپروازانه خود را با انتقاد از سیاست و الگوی زندگی غربی و آینده تیره و تار آن همراه کرد. شاید بخشی از مساعد شدن فضای منطقه‌ای و بین‌المللی برای سرنگونی شاه از همین نگاه و رفتار تحقیرآمیز سرچشمه می‌گرفت.

ب) دولتمردان ایران از وجود نارضایتی و مخالفت در طبقات مختلف کشور تا حدودی آگاه بودند، اما تنها رقیب و بدیل جدی خود را گروه‌های چپ می‌دانستند. از این‌رو سیاست اصلاحات ارضی و از آن مهمتر، تاسیس حزب واحد فراگیر (حزب رستاخیز ملی) ضمن آنکه تلاشی برای کاهش نارضایتی‌های اقتصادی و مخالفت‌های سیاسی بود، اقدامی در جهت خلع سلاح چپ‌ها، به ویژه بقایای حزب توده، هم به شمار می‌آمد. آنچه که در محاسبات حکومت مورد غفلت قرار گرفت، رسوخ و مقبولیت اندیشه و مفاهیم جهان‌سوم‌گرایانه در میان متفکران و نویسندگان مذهبی و در نتیجه ظهور اسلام به عنوان اندیشه‌ای انقلابی بود. در حالی که حکومت می‌خواست از اندیشه

مذهبی به عنوان عاملی برای تقویت پایگاه خود و کنترل گروه‌های چپ‌گرا استفاده کند، به ناگاه مواجه با رقیبی شد که امکان حذف یا تضعیف آن وجود نداشت.

در نهایت، طرح کاستی‌ها و ارائه پیشنهاد به معنای فراموش کردن برجستگی‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد کتاب خاورمیانه معاصر یا نادیده گرفتن ارزش کار دکتر کامروا نیست، بلکه یادآور موضوعاتی است که می‌تواند دستمایه توجه و تحقیق بیشتر درباره خاورمیانه قرار گیرد.

